

کهیچ کهنه کهنها کهیچ کهنه کهنها

حسین میرجعفری

(اصفهان)

حیدری و نعمتی

از فرقه‌ها و دسته‌های مشهوری که در گذشته در ایران در غالب شهرها طرفدارانی داشته و به دو دسته بزرگت تقسیم شده بودند دستجات حیدری و نعمتی بوده‌اند که در خصوص آنها تحقیق جامعی صورت نگرفته است در این مقاله سعی بر این شده است که منشأ و نحوه بوجود آمدن این دو دسته و علل مخاصمات و منازعات روشن گردد.

نعمتی یا نعمتیان یا نعمت‌اللهی و یا نعمتییه دسته‌ای در مقابل حیدری و یا حیدریان و یا میرحیدری و یا حیدریه است که در گذشته در اکثر شهرهای ایران بخصوص در عصر صفویه تا قاجاریه با یکدیگر رقابت و نزاع مستمر و شدید داشته‌اند این دو فرقه در اثر جنگهای سخت، گاه اوضاع شهر را به سختی آشفته می‌کردند بخصوص در ماه محرم که در روز عاشورا نزاع را به اوج خود می‌رساندند. دسته نعمتی منسوبست به سید نعمت‌الله کرمانی معروف به شاه‌نعمت‌الله ولی (وفات ۸۳۴ هـ) شاعر و عارف مشهور که سلطان در اویش ایران لقب گرفته است در خصوص وی تاکنون محققین تحقیقات جامع و ارزنده‌ای را ارائه داده‌اند و نیازی به معرفی وی در این مقاله نیست کلیه افرادی که در آثار خود از فرقه‌های حیدری و نعمتی صحبت بمیان آورده‌اند همگی نعمتیان را پیروان شاه‌نعمت‌الله ولی می‌دانند. و اما دسته حیدری منسوبست به شخصی بنام قطب‌الدین حیدرتونی که در خصوص وی تحقیق کافی صورت نگرفته و بهتر است شمه‌ای در مورد وی و عارف دیگری که به همین نام موسوم بوده مطالبی نوشته شود:

برخی از مورخین مانند حمدالله مستوفی و خواندمیر جماعت حیدری را پیروان قطب‌الدین حیدر تونی (وفات ۶۱۸ هـ) عارف قرن سیزدهم میلادی می‌دانند و باین علت

که وی در ناحیه «زاوه» از شهرهای خراسان مدفون است قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای نیز گفته‌اند. زاوه همان ناحیه‌ایست که پس از فوت قطب‌الدین حیدر آن شهر را به او منتسب ساخته و «تربت حیدریه» نامیدند^۲. ابن بطوطه در قرن هشتم هجری مریدان شیخ حیدر را در زاوه دیده گوید: «از آنجا (سرخس) به شهر زاوه که شهر قطب‌الدین حیدر باشد مسافرت کردیم طائفه حیدریه که از شعب صوفیه باشند باین شیخ حیدر منتسب‌اند و آنان حلقه‌های آهن از دست و گردن خود می‌آویزند و حتی در آلت تناسلی خود نیز حلقه آهنین می‌آویزند بطوری که نزدیکی کردن با زنان از بهر آنان میسر نتوان بود^۳ این نشانه زهد و تقوای آنان است. در کتاب حبیب‌السیر^۴ دو بیت از قول شاه سنجان^۵ در مدح قطب‌الدین حیدر نقل شده که وی را به دسته «رندان»^۶ منسوب می‌دارد. دولت‌شاه سمرقندی در خصوص وی می‌نویسد «شیخ فریدالدین عطار عارف و شاعر نامی ایران از قطب‌الدین حیدر الهام گرفته و پدر شیخ عطار ابراهیم بن اسحق مرید قطب‌الدین حیدر بوده و همچنین شیخ عطار «حیدرنامه» را بجهت وی در ایام جوانی بنظم آورده است. قطب‌الدین حیدر مردی صاحب باطن بوده است و اهل ریاضت و یکصد و ده و یا بقولی یکصد و چهل سال عمر یافته و از نژاد خانان ترکستانست و پدر او «شاهور» نام بوده است» دولت‌شاه تاریخ وفات او را ۵۹۷ یا ۶۰۲ نوشته است^۷. عمیدالدین زکریا قزوینی در کتاب خود کراماتی را از قطب‌الدین حیدر نقل کرده و می‌نویسد: «در تاهستان به آتش داخل میشد و در زمستان در برف می‌ماند روزی از قبه‌ای پائین آمد چنانکه روی زمین راه می‌روند^۸».

با شرح مختصری از احوال شیخ قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای میتوان چنین نتیجه گرفت که دسته‌ای از دراویش با نام «حیدری» که مریدان عارف مذکور بوده‌اند از اواخر قرن ششم هجری ببعث وجود داشته لیکن کم‌کم بعلت زهد مفرط و گوشه‌گیری تعداد آنها روز بروز کمتر گردیده است و نباید اشتباه کرد که اینان همان دسته‌ای باشند که در مقابل نعمتی‌ها قد علم کردند.

به نظر نگارنده منشأ و پیدایش دو فرقه حیدری و نعمتی مربوط به نیمه دوم قرن هشتم هجری است یعنی در زمانی که شاه نعمت‌الله ولی در مشرق ایران (کرمان) مریدان زیادی را بنخود جلب کرده بود. در مغرب ایران (تبریز) نیز عارف دیگری با نام «سلطان میرحیدر تونی» قد علم میکند و مردم بسیار به گرد او حلقه می‌زنند این سلطان میرحیدر تونی (وفات ۸۳۰ هـ) که چهار سال قبل از شاه نعمت‌الله ولی وفات میکند و با لقب «قطب‌الدین» نیز خوانده شده است نسبتی با قطب‌الدین حیدر تونی ترک‌نژاد (وفات ۶۱۸ هـ) که در شهر تربت حیدریه مدفونست ندارد. این سلطان میرحیدر در باکو تولد یافته و مدفنش شهر تبریز و معاصر قره‌یوسف قراقویونلو (وفات ۸۲۳ هـ) و پسرش قره اسکندر (وفات ۸۴۱ هـ) است. در کتاب «تاریخ اولاد الاطهار» آمده است که محل تولد او شهر «بادکوبه» (باکو) است و نسبش به پیامبر می‌رسید و چون در شهر «تون» از شهرهای خراسان نشوونما یافته از آنجهت به «تونی» مشهور است^۹. حافظ حسین کربلائی معروف به «ابن‌الکربلائی» (وفات ۹۹۷ هـ) که از

طبقه علمای صوفیه قرن دهم هجری است در توصیف بزرگان و مشایخ و علمای شهر تبریز به سلطان میرحیدر نیز اشاره کرده و در حق وی مینویسند: «مرقد و مزار آن پیشوای جماعت حیدریان بطریق رهنمونی، سلطان میرحیدر تونی رحمه الله علیه در درب اعلی تکیه است ۱۰ مشهور و معروف، وی از سلسله قلندریه است که متشبه محقق بعلامتیه اند، مولد و منشأ وی از پاکوی شروان است بجدبه مشرف بوده سفر بسیار کرده، به بعضی بلاد که میرسیده تکیه میساخته و درویشی از درویشان خود را آنجا ساکن میکرده، از قلندران کم کسی به شهرت وی واقع شده، در زمانی قرايوسف و پسرش میرزا اسکندر در تبریز می بوده هم اینجا که مدفن وی است تکیه ساخته و بسر میبرده، در آن وقت وی را بابا حیدر می گفته اند، میرزا اسکندر بسیار معتقد وی بوده، گویند که سلطان مشارالیه صدری داشته قاضی نوروز نام مگر از روی انکار، به میرزا اسکندر در ماده میرحیدر چیزی گفته باشد و غیبتی کرده، احياناً همانروز یا در آن چند روز از در تکیه مشارالیه می گذشته سلطان میرحیدر از روی جذب به بطریقی که تیر از کمان پرتاب کنند بدست خود اشاره کرده و گفته بگیر این تیر را. قاضی نوروز چون به خانه رسیده افتاده و بیمار شده به سرحد مردن رسیده، به میرزا اسکندر از این معنی خبر داده اند محبت بسیار با قاضی موسی الیه داشته بواسطه آن پیش سلطان میرحیدر آمده و شفاعت بسیار نموده که از گناه وی درگذر و عفو کن. فرموده اند که: تیر چون از کمان بیرون جست و به هدف رسید او را از راه باز نمی توان گرداند فایده ندارد، آخر در همان روز قاضی نوروز وفات میکند این معنی زیادگی اقتصاد میرزا اسکندر میشود و در اعزاز و احترام میرحیدر پیش از پیش می کوشیده تا در زمان سلطنت وی این دارفانی بی ثبات را بدرود کرده به عالم باقی آخرت روی آورده در سنه ثلاثین و ثمانمانه (۸۳۰ هـ) گویند که میرزا اسکندر نعش وی را برگرفته و در همانجا که تکیه وی بوده مدفون گشته.

درویشی از درویشان سلسله میرحیدر جهت درویشی دیگر تذکره نوشته بود سلسله مشارالیه را باین نوع آورده بود که: سلطان میرحیدر مرید سید محمد نجفی بوده و سید محمد مرید سید ابراهیم مدنی بوده و سید ابراهیم مرید سید علی یمنی بوده و سید علی مرید سید قاسم مدنی بوده و سید قاسم مرید مجسم مکی بوده و مجسم مکی مرید سید ابراهیم خوارزمی بوده و سید ابراهیم خوارزمی به خدمت امام همام موسی بن جعفر علیهما السلام الملقب بکاظم مشرف گشته و بیعت از آن حضرت گرفته، والله اعلم بحقیقه الحال» ۱۱

از سلسله نامه مذکور نکته بسیار مهمی استنباط می گردد و آن ارادت قطب الدین حیدر به هفتمین پیشوای شیعیان دوازده امامی است و میتوان گفت که وی نیز معتقد به مذهب شیعه امامی بوده است.

علامه قاضی نورالله شوشتری دانشمند عصر صفوی نسب سلطان میرحیدر تونی اخیر را به امام هفتم شیعیان امام موسی کاظم می رساند و کراماتی به او نسبت داده و در حق وی می نویسد:

«نسب شریفش بر وجهی که خود در بعضی از اشعار به نظم آورده به امامزاده عبدالله بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام می‌رسد و نسبت سلوکش مستند به سید محمد نجفی می‌شود و نسبت او به چند واسطی منتهی می‌شود به سید ابراهیم خوارزمی که از جمله تلامذه حضرت امام همام مذکور است حضرت میر در غایت علو همت و تجرید بوده‌اند و در مضمار ریاضت از اقران خود قصب السبق رهوده بسیاری از خوارق عادات از او بظهور رسیده و از آنجمله آهن بر دست مرتضوی نشان او موم گردیده چنانکه سیدالمتالهبین میرحیدر آملی در شرح فصوص داوری از کتاب فصوص الحکم به آن تصریح فرموده مشهور است که در وقتی که به عزم آستانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از سر قدم ساخته متوجه شد چون به آن آستان ملایک پاسبان رسید بر سنگی که در برابر روضه متبرکه بر دیوار منصوب بود تکیه داده به یک پای ایستاده تا مدت هفت روز اصلاً حرکت نکرد و چیزی نخورد و نیاشامید و منتظر اشارت رخصت زیارت می‌بود تا آنکه در نیمه شب هشتم از روضه متبرکه آواز هایل آمد که ساکنان نجف اشرف از خواب رمیده چنان خیال کردند که صور یوم النشور دمیده‌اند و در الثانی آن آواز چنان به گوش ایشان رسید که فرزند من حیدر را دریابید چون اطراف روضه را تفحص کردند او را دیدند و از نام و نسب او پرسیدند دانستند که مراد حضرت امیر اوست لاجرم همگی پپای او مشرف گردیدند و بشرف زیارت ضریح منورش رسانیدند نظری از آثار تشییع در احوال اهل تبریز از مجلس مذکور است و چون در وقت این تألیف از رسایل که در بیان احوال و مقامات علیه او تألیف شده چیزی حاضر نبود در اختصار به این قدر معذور است. مقام و قبر منور در تبریز مشهور است» ۱۲

شوشتری شیعه بودن وی را نیز تأیید کرده و می‌گوید «اما این بتواتر معلوم شده که از زمان وصول قطب‌الدین سید حیدر تونی به آن دیار (تبریز) بسیاری از اهالی آنجا به سلك ارادت او درآمده‌اند مذهب حقه امامیه اثنی عشریه داشته‌اند و چون در طریق سلوک حضرت میر مقرر بوده که در وقت انابت مریدان تلقین به لمن فراغه زمان اهل‌البیت علیه السلام بنا بر تقیه به طریق سرگوشی به سرگوشی نمایند لهذا الحال تقیه برطرف شده خلفای او تلقین لمن بهمان دستور می‌نمایند و نمی‌خواهند که از طریق رشد خود تجاوز نمایند» ۱۳.

فرصت شیرازی نویسنده عصر قاجار در کتاب خود به شرح حال قطب‌الدین حیدر (مقیم تبریز) پرداخته و نوشته است: «در تشیعیش کس را مجال گفتگو نیست» لیکن اشتباهاً تاریخ وفات وی را سال (۶۱۸ هـ) یعنی تاریخ وفات قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای ذکر کرده است ۱۴.

مؤلف کتاب «طرائق الحقایق» به اختصار به نقل از کتب «مجالس المؤمنین» و «پستان‌السیاحه» به هر دو قطب‌الدین حیدر اشاره کرده و می‌نویسد ظاهراً جماعت حیدریان مریدان قطب‌الدین حیدر که در تربت‌حیدریه مدفونست می‌باشند ۱۵ مؤلف «ریاض‌السیاحه» نیز اطلاعاتی در مورد قطب‌الدین حیدر که در تبریز مقیم بوده ندارد

و جماعت حیدری را به قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای منسوب می‌دارد^{۱۶}. نویسنده کتاب «ریحانة الادب» و علامه دهخدا دو قطب‌الدین حیدر را با هم مخلوط کرده و شرح حال آن دو را در یک نفر خلاصه کرده‌اند^{۱۷}. اغلب این نویسندگان متأخر اطلاع کافی در مورد شیخ حیدر ندارند و نوشته‌های خویش را از کتاب حبیب‌السیر که مؤلف آن نیز قطب‌الدین حیدر مقيم تبریز را نمی‌شناخته، رونویسی نموده‌اند.

اطلاعات نویسنده کتاب «مرآت‌البلدان ناصری» کمتر از دیگران نیز هست و وی جماعت حیدری را مریدان سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل می‌داند و می‌نویسد «لباس این سلسله کلاه سرخ پنج ترکی از پوست گوسفند دباغی شده یا هرپوستی کتف‌اندازی بر کتف داشته‌اند عصای ضمختی که باصطلاح در اویش «منتشا» گویند در دست راست و بوقی از شاخ که شاخ نفیر گویند در دست چپ. و اما نعمتی‌ها در اویشی هستند که به شاه نعمت‌الله ولی ارادت می‌ورزند لباس این سلسله کثیف‌ترین لباسهای اهل ایران است سرشان را عریان و غالباً دیوانه وضع می‌کنند و در میان این دو سلسله عداوت بحدی است که محال است به یکدیگر برسند و صدمه نزنند. محلات اصفهان هم رسم ایشانرا تبعیت نموده اسم خودشانرا حیدری و نعمتی گذاردند و با هم غالباً در نزاع هستند و نزاع این دو محله اصفهان سرایت به جمیع ولایات ایران کرده است»^{۱۸} مؤلف مرآت‌البلدان ناصری به این نکته روشن توجه نکرده که مریدان شیخ حیدر صفوی تاج دوازده ترک بر سر می‌گذاشتند و شاید نظریه وی در مورد پوشاک در اویش حیدری و نعمتی باشد. و نکته دیگر اینکه قبل از انتخاب اصفهان به پایتختی ایران که به شهر بزرگی تبدیل شد منازعات حیدری و نعمتی در تبریز و قزوین رواج داشته است.

پطروشفسکی در کتاب «اسلام در ایران» در شرح طرائق اصلی درویشی در ایران از قرن ۶ تا ۹ هـ پیروان قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای و شاه نعمت‌الله ولی را بدون ذکر دلیل، شیعه ذکر کرده است در صورتیکه کاملاً اشتباه نموده است زیرا مذهب شیخ حیدر مدفون در تربت حیدریه، در هیچیک از منابع ذکر نشده و بدرستی مذهب وی معلوم نیست. در خصوص شاه نعمت‌الله هم بطوریکه خواهد آمد وی پیرو مذهب تسنن بوده است، اما اعقاب وی در عصر صفویه بر اثر وصلت با خانواده پادشاهان این سلسله بتدریج تغییر مذهب داده و مذهب تشیع را پذیرفته‌اند.^{۱۹}

میتوان چنین استنباط کرد که شاید علت عمده اختلاف دو دسته حیدری و نعمتی در ابتدای امر جنبه مذهبی و عقیدتی داشته و در واقع در آغاز اختلاف آنها اختلاف پیروان تسنن و تشیع بوده است حیدری‌ها پیروان تشیع و نعمتی‌ها پیروان تسنن. البته در زمان صفویه اعقاب و فرزندان شاه نعمت‌الله با خاندان صفوی از راه وصلت قرابتی یافته و کم‌کم آنان و مریدانشان به مذهب تشیع روی آوردند حتی اشعاری نیز هست که به شاه نعمت‌الله ولی نسبت دادند که دلالت بر شیعه بودن وی شود بعنوان مثال میتوان اشعاری که مولانا صنع‌الله نعمة‌اللهی در سال (۱۰۸۰ هـ) یعنی در زمان

سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷ هـ) نقل کرده و در کتاب خویش آنرا به شاه نعمت‌الله نسبت داده است ذکر کرد در این اشعار چنین وانمود شده که شاه نعمت‌الله خروج شاه اسماعیل اول صفوی را به مردم بشارت داده است.^{۲۰}

به نظر می‌رسد علامه نورالله شوشتری از روی تعصب شیعی بودنش نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند سنی بودن شاه نعمت‌الله را قبول کند و در این زمینه می‌نویسد «ماجمعی از اهل تبریز که خود را مرید سید نعمت‌الله می‌دانند بگمان آنکه سید نعمت‌الله مذهب شافعی داشته سنی شافعی بوده‌اند»^{۲۱} جمله شوشتری خود روشن‌کننده است. بدین ترتیب روشن می‌گردد که اختلافات و منازعات دو فرقه حیدری و نعمتی از قرن هشتم هجری و در زمان شاه نعمت‌الله ولی و سلطان قطب‌الدین حیدر تونی که در یک زمان در دو جهت شرق و غرب (کرمان و تبریز) شروع شده و بخصوص منشأ پیدایش دو فرقه و قرار گرفتن دو دسته در برابر هم احتمالاً برای اولین بار از شهر تبریز آغاز گردیده که مردمش مخلوطی از مریدان دو عارف فوق‌الذکر بوده‌اند. ضمناً ممکن است قبل یا بعد از این تاریخ هم جماعتی با نام حیدری^{۲۲} مشخص بوده‌اند که مرید افرادی حیدر نام بوده‌اند لیکن آنان به این دسته حیدری که در مقابل نعمتی بوده‌اند فرق دارند.



اختلاف دو فرقه حیدری و نعمتی ظاهراً در ابتدا جنبه عقیدتی داشته و علت اساسی را باید در تباین مشرب تصوف و اختلافهای مذهبی آن دو عارف جستجو کرد و بدین‌سان معلوم می‌گردد که پیروان شاه نعمت‌الله پیرو مذهب تسنن و طرفداران شیخ حیدر معتقد مذهب تشیع بودند و از طرف دیگر نکته مهمتر اینکه این اختلاف عقیدتی مدت‌زمان زیادی بطول نیانجامیده به دو دلیل یکی اینکه با غلبه امیرحسن بیگ آق‌قویونلو بر خاندان قراقویونلو، تبریز و بسیاری دیگر از مناطق ایران بدست آق‌قویونلوها افتاده و اوزون حسن کوشش نموده تا قدرت حیدریان را تضعیف نماید در نامه‌ای که اوزون حسن بعد از فتح ایران به سلطان عثمانی بایزید دوم (۱۵۱۲-۱۴۸۷ م) نوشته به این نکته اشاره کرده و می‌نویسد: «... در رونق و نسق مساجد و معابد کوشیده امام و مؤذن در مساجد تعیین فرمودیم و بمقتضی و انزال‌الناس منازلهم هرکس را بقدر استحقاق خود شفقت کردیم و جمعی که به بدع مرسوم بودند مثل قلندران و حیدریان، ایشانرا از آن افعال منع کردیم»^{۲۳}.

از طرف دیگر پس از آن با به سلطنت رسیدن شاه اسماعیل اول صفوی (۹۳۰-۹۰۷) مردم ایران به مذهب شیعه روی آورده و پیروان تسنن قدرت خود را از دست دادند. از این پس جنبه عقیدتی دو فرقه حیدری و نعمتی در بین مردم مفهومی ندارد و ظاهراً بعد از این وقتی مردم محلات بعضی از شهرهای ایران با یکدیگر برخورد منافعی از نظرات اجتماعی و مادی میکنند هر دسته خود را با نام حیدری و نعمتی بودن مشخص میکنند. از دوره صفویه ببعد عصبیتها و رقابت‌های دیرین دسته‌های عیاران و جوانمردان و لوطی‌ها و مشه‌دیه‌های محلات مختلف در دو دسته کردن مردم محلات

شهرها با نام حیدری و نعمتی بی تأثیر نبوده است و تا امروز جنگ و نزاع حیدری و نعمتی برای مخاصماتی که منشأ درستی ندارد و از تعصبات عوام سرچشمه میگیرد مثل شده است.

آنچه مسلم است منازعات دو دسته حیدری و نعمتی در عصر صفویه رواج و گاهی شدت تمام داشته است و حکمرانان صفوی در تربیت و پرورش این تخم نفاق و دودستگی در خاک این مملکت دخلی عظیم داشته‌اند بعضی از جهانگردان که در عصر صفویه به ایران آمده‌اند در آثار خود به جنگهای حیدری و نعمتی نیز اشاره کرده‌اند در زیر نظریات مختلفی که در این زمینه وسیله آنان بیان شده نقل می‌شود:

وینچنتود الساندرو سیاح و نیزی که در زمان سلطنت شاه طهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰) به ایران آمده راجع به اختلاف این دو دسته شرحی داده و می‌نویسد: «مردم تبریز به دو دسته که یکی نعمتی و دیگری حیدری است (در اصل هینی کاریواز Himcarivat باید همان حیدری باشد)، تقسیم شده‌اند و این جماعت در نه محله سکونت دارند یکی در پنج محله و دیگری در چهار و عدد ایشان در حدود دوازده هزار تن است این فرقه‌ها پیوسته با هم دشمنی می‌نمودند و همدیگر را کشتار می‌کردند شاه نمی‌توانست از این کار جلوگیری کند و نه دیگران زیرا سی سال بود که از هم نفرت یافته بودند»^{۲۲}.

بعضی از پادشاهان صفوی با سیاستهایی که در پیش گرفته بودند دستجات حیدری و نعمتی را به جنگ با یکدیگر تشویق میکردند چنانکه شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵) به جنگ حیدری و نعمتی علاقه تمام داشته و مکرر این دو فرقه را به جنگ با یکدیگر تشویق می‌کرده و از تماشای آن لذت می‌برده است.

منجم مخصوصش ملا جلال‌الدین یزدی در وقایع سال ۱۰۰۳ هجری می‌نویسد: «... روز یکشنبه نوزدهم ربیع‌الاول در قزوین نزول نمودند و در سه شنبه بیستم جمادى‌الاول جنگ حیدری و نعمتی در میدان سعادت قزوین حسب‌الحکم اشرف شد، و غلبه با جماعت میرحیدری بود که غالب مطلق شدند و در روی مزار شاهزاده حسین نیز این جنگ حسب‌الحکم شد»^{۲۵}.

پیترو دولواله سیاح ایتالیایی که در زمان شاه‌عباس اول به ایران آمده بود به شرح مراسم عزاداری روز بیست و یکم رمضان (شهادت حضرت علی (ع) سال ۱۰۲۶ ه) اشاره کرده و چنین می‌نویسد: «شاه‌عباس گاه به قصد تفریح در برخورد دو دسته مداخله می‌کند و بعد از آنکه به میل خویش آن دو را به جان هم انداخت به چابکی از میدان بیرون می‌رود و در کنار پنجره خانه‌ای به تماشای زد و خورد دو دسته و نتیجه شوم آن می‌نشیند»^{۲۶}.

ژان باپتیست تاورنیه سیاح فرانسوی که در قرن هفدهم میلادی شش بار به ایران سفر کرده در توصیف اهالی شهر اصفهان به شرح دو طایفه حیدری و نعمتی می‌پردازد و می‌نویسد: «اهالی اصفهان مثل اغلب شهرهای دیگر ایران به دو طایفه و طبقه منقسم هستند: یکی را حیدری و دیگری را نعمت‌اللهی می‌گویند. زمانی که مردم به

تماشای جنگ شیر و خرمن و گاو و قوچ و خروس و سایر حیوانات مشغول می‌شوند این دو دسته با یکدیگر در سر فتح و شکست جانوران گرو و شرط‌بندی می‌کنند و گاه مبلغ گزاف شرط می‌بندند»^{۲۷}.

ژان شاردن سیاح معروف دیگر فرانسوی نیز در سفرنامه خود در توصیف شهر تبریز می‌نویسد: «تبریز به نه محله تقسیم شده و تقریباً مثل شهرهای دیگر ایران به فرقه‌های حیدری و نعمت‌اللهی قسمت گردیده است. این فرق منسوب به دو گروهی است که در سده پانزدهم میلادی تمام ایران را بمانند گلف‌وژی بلنهای ایتالیایی در میان خود تقسیم کرده بودند»^{۲۸}. شاردن در تقسیمات شهر اصفهان نیز به این نکته اشاره می‌کند و می‌نویسد: «دو منطقه نعمت‌اللهی و حیدری که شهر به آن تقسیم شده است درست بمتابیه دو پاسداری هستند که حومه و اراضی شهر را تحت حفاظت دارند منطقه چوباره نعمت‌اللهی و منطقه دردشت حیدری، این دو نیمه شهر سخت با یکدیگر عداوت می‌ورزیدند و از هم نفرت دارند چنانکه در مراسم و مواقع رسمی و جشنها و در هرگونه اجتماعات همگانی يك قسمت علیه قسمت دیگر خصومت می‌ورزد و در مواقع عادی نیز یکدیگر را به مبارزه می‌طلبند و این اختلافات گاه به منازعات واقعی مبدل می‌گردد». شاردن اضافه می‌کند که کلیه شهرهای ایران در حقیقت این چنین تقسیم شده است. شاردن دسته حیدری را سنی‌مذهب و گروه نعمت‌اللهی را شیعه مذهب نوشته است.^{۲۹}

باید گفت که نظر شاردن در این زمینه کاملاً اشتباه و درست برعکس است چون به شرحی که گذشت شاه‌نعمت‌الله ولی خود سنی و میرسلطان حیدر شیعه‌مذهب بوده است بازماندگان فرقه نعمتی بعداً به مذهب شیعه روی آوردند لیکن جنگها و ریشه منازعات و اختلافات دیرین آنها ظاهراً همچنان باقی مانده بود. از طرف دیگر در قرن هفدهم میلادی اکثریت مردم ایران شیعه‌مذهب بوده‌اند و امکان نداشت که نصف مردم پایتخت پیرو مذهب تسنن باشند.

انگلبرت کمپفر سیاح آلمانی که از سال ۱۶۸۳ تا ۱۶۸۵ در ایران اقامت داشت در کتاب خود در بخش: «درویشی در ایران» به حیدری‌ها و نعمتی‌ها اشاره کرده و می‌نویسد:

«حیدری‌ها عمامه‌ای دارند پنج‌تَرَک که از پارچه‌ای کهنه ساخته شده است پشت خود را با پوست گوسفند دباغی نشده می‌پوشانند و در دست چوبدست و در دست دیگر بوقی دارند اینها دشمن صلبی و باطنی بنا نعمت‌اللهی‌ها دارند. نعمت‌اللهی‌ها لباسشان کمتر عجیب و غریب است هرکس در ایران به طرفداری یکی از دو فرقه قیام می‌کند به طوری که سکنه تمام شهرهای ایران به دو گروه مختلف یعنی به طرفداری حیدری‌ها و نعمتی‌ها تقسیم شده است. در نتیجه هر سال بین جوانان و مردم عادی از هر دو فرقه مسابقاتی انجام می‌گیرد. پس از شرط‌بندی‌هایی که درباره نتیجه مسابقات انجام می‌گیرد، سرانجام کار به مشت‌زنی، چاقوکشیدن و سنگ پرتاب کردن می‌انجامد و شوخی تبدیل به جدی می‌شود تا به جایی که فقط دخالت مسلمانان

داروغه شهر ممکن است بتواند مانع از خونریزی و نزاع علنی گردد. سخت‌ترین برخوردها در روز قتل امام حسین در ماه محرم است مردم که از یادآوری سرگذشت فاجعه‌آمیز آل علی خونشان به جوش آمده به جان هم می‌افتند و متقابلاً با قمه از سر یکدیگر خون جاری می‌کنند. کمپفر شاه سلیمان صفوی را از طرفداران حیدری‌ها نوشته است.^{۳۵}

برخی از پادشاهان و حکام، به جهت سیاسی برای تقویت دسته‌ای جانب یکی از دو فرقه را می‌گرفتند مانند شاه سلیمان صفوی که طرفدار حیدری‌ها بود و حاجی ابراهیم اعتمادالدوله که در زمان علیمیرادخان زند کدخدای حیدری‌خانه شیراز بوده است.^{۳۶} به‌طوریکه ملاحظه می‌شود حتی حاکم محلات حیدری و نعمتی گاه به‌طور جداگانه تعیین می‌گردید. می‌گویند در ابتدای ورود مسعود میرزای ظل‌السلطان به اصفهان بمناسبتی میان حیدریان و نعمتیان نزاع و کشت و کشتار می‌افتد حاکم جدید از نزدیکان خویش کیفیت قضیه را جویا می‌شود و چون به اصل اختلاف و تقسیم شهر آگاه می‌گردد و به او می‌گویند که حضرت والا هم طبق تقسیم شهر حیدری هستید اظهار بشاشتی فرموده امر می‌نمایند: حالا که ما حیدری هستیم بزیند پدر نعمتی‌ها درآید.^{۳۷}

در تاریخ «فارسنامه ناصری» آمده است: «اما یازده محله شیراز پنج محله آن را حیدری‌خانه گویند مانند محله اسحق بیگ و بازار مرغ و بالاگفت و درب شاهزاده و میدان شاه و پنج محله آنرا نعمتی‌خانه گویند مانند محله درب مسجد و سرباغ و سردزک و سنگت‌سیاه و آب‌آب و محله یهودان از این دو عنوان خارج است و گفته‌اند در زمان سلاطین صفویه طاب‌لراهم برای اختلاف در میانه اهل محلات شهرهای ایران بلکه قصبات و دهات قرار داده‌اند که اهل مشرقی هر بلدی خود را حیدری گویند یعنی ما از پیروان سلطان حیدر که جد سلاطین صفویه و شیخ طریقه آنیاست می‌باشیم و اهل نیمه غربی هر بلدی خود را نعمتی گویند یعنی ما از پیروان شاه نعمت‌الله که شیخ طریقه سلسله نعمت‌الهی است هستیم و باید مردم حیدری‌خانه با یکدیگر موافق گشته در اوقات معین با مردم نعمتی‌خانه جنگ کنند و مردم نعمتی‌خانه نیز چنین کنند و از دو جانب در این جنگ هرکس کشته شود خونش هدر باشد و این رسم در شیراز باقی بود و در هر سالی سه‌باره چهارباره مردم حیدری‌خانه با مردم نعمتی‌خانه جنگ می‌نمودند و در هر باره چندین نفر کشته و چندین نفر از چشم و دست و پا عاری می‌شدند و از اهتمام کارگزاران دولت علیه دامت شوکتها (منظورش دولت ناصرالدین‌شاه است) نزدیک به چهل سالست که این رسم نادانی را از میانه حیدری و نعمتی برداشت.^{۳۸}

رابرت گرانث واتسن وابسته سفارت انگلیس در دربار ایران مقارن اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه (اواسط قرن ۱۹) بحث بدین شرح درباره شیراز دارد: «جمعیت شهر بین سی و پنجهزار تا چهل هزار نفر تخمین شده که از فرق مختلف هستند مسلمان و یهودی و ارمنی و گبر. مردم شیراز به شرارت و لوطی‌گری معروف هستند

هر هفته روزهای جمعه دستجات حیدری و نعمتی بیرون حصار شهر جمع می‌شوند و با قلاب‌سنگت با هم مبارزه می‌کنند و غالباً این زد و خوردها به منازعات تن به تن و شمشیر و خنجر منتهی می‌شود^{۲۲}. به طوری که ملاحظه می‌شود منازعات حیدری و نعمتی نه تنها در عصر صفویه بلکه در دوره قاجاریه نیز بشدت ادامه داشته و علاوه بر شهرهای بزرگ، شهرهای کوچک نیز به محلات حیدری و نعمتی تقسیم می‌شده است.

مؤلف کتاب «تذکره الاخبار و مجمع‌الابرار» در وصف بناها و بقعه‌های شهر دزفول معین می‌کند که کدامیک از آنها در محلات حیدری و کدام دسته در محلات نعمتی واقع شده است محلات حیدرخانه که در این کتاب به آنها اشارت رفته عبارتند از محله لب خندق، بابایوسف، سر میدان صابیان و از جمله محلات نعمت‌خانه نیز محله مسجد، موگپی و صحرا بدر را نام برده است^{۲۵}.

سر جان مالکم که در عهد فتحعلیشاه قاجار، به ایران آمده است از دوام منازعات حیدری و نعمتی و اینکه برای توقیف و تعطیل آنها مجاهدتی از طرف حکومت نمی‌شود سخن می‌گوید. در زمان مسافرت او به ایران در سه روز آخر محرم (ظاهراً مراد سه روز قبل از عاشورا است). این منازعات حدت و شدت بیشتری پیدا می‌کرده است چنانکه اگر مسجدی را یک دسته به تکیه تبدیل کرده و زینت می‌کرده‌اند دسته دیگر درصدد برمی‌آمده است آن تکیه و زینت را بشهر و زور تباه سازد^{۲۶}.

همزمان با ظهور انقلاب مشروطیت در ایران دعوای حیدری و نعمتی همچنان در ایران و شهرهای مختلف ادامه داشته است احمد کسروی می‌نویسد: «از چیزهای افسوس‌آور در تاریخ ایران داستان دوتیرگی حیدری و نعمتی است ما نمی‌دانیم این از کی پدید آمده و چگونه پدید آمده حیدر که بوده و نعمت که بوده این را می‌دانیم که زمان درازی شهرهای ایران دچار چنین دوتیرگی بوده‌اند بدینسان که در هر شهری مردم به دو دسته بوده‌اند: یکی حیدری و دیگری نعمتی، و هر دسته‌ای با آن دیگری همیشه در هر کاری همپشمی و دشمنی می‌نموده‌اند و به اندک بهانه به کشاکش برمی‌خاسته‌اند و زدوخورد می‌کرده‌اند. از زمان صفویان این در میان می‌بوده تا کم‌کم از سختی افتاده و در بیشتر شهرها از میان رفته، و تا زمان مشروطه تنها در شهرهای اندکی بازمانده بود که هرچند سال یکبار آواز از آنها برخاستی، بویژه به هنگام محرم که چون دسته‌ها بستندی و آن نمایشها را نمودندی او باش میدان یافته و به کینه‌جوییها و خودنماییها پرداختندی. یکی از آن شهرها قزوین می‌بود که در همان سال نخست مشروطه در دهم محرم، در بیرون دروازه دودسته با هم به زد و خورد پرداختند و در میانه دو تن کشته شد و گروهی بیشتر از سی و چهل تن زخمی شدند.

دیگری از آنها شوشتر می‌بود که تا همین نزدیکی‌ها باز می‌ماند و من (کسروی) در سال ۱۳۰۲ هـ. ق که به خوزستان رفتم برای نخستین بار آن را آنجا دیدم شهر به دو بخش تقسیم شده، یک بخش را نعمتی‌خانه و دیگری را حیدری‌خانه می‌خواندند و باشندگان هر بخش خود را از دیگران جدا می‌گرفتند.

دیگری در اردبیل بود که تا آغاز مشروطه باز می ماند و در نتیجه آن بود که بر سر برپا کردن انجمنی، کار به کشاکش و زد و خورد انجامید چگونگی آنکه در آغاز مشروطه حکمران اردبیل ساعدالملک بود که یکی از نزدیکان محمدعلی میرزا و خود مرد ستمگری می بود. مردم از دست او به ناله برخاستند و بدارالشوری و به انجمن ایالتی تبریز تلگرافها کرده در خواست انجمن پافشاری نمود تا او را برداشتنند و پس از آن بود که تلگرافی به میرزا علی اکبر آقا مجتهد بزرگت آنجا کرده درخواست نمود که انجمن ولایتی برپا گرداند. میرزا علی اکبر آقا مردم را در مسجد گرد آورد و تلگراف را به آنان خواند و به همدستی آنان انجمنی برپا کرد ولی چون میرزا علی اکبر آقا از سوی نعمتیان می بود حیدریان به همپشمی برخاستند و آنان نیز به پیشوایی حاجی میرزا ابراهیم آقا انجمن دیگری پدید آوردند. و نادانی از دو سو دشمنی ها نمودند و هر روز در مسجدها گرد آمده و ناهار نیز در آنجا می خوردند و بنام همپشمی به نمایشهایی بر می خاستند. سرانجام به آنجا کشید که حیدریان سواران فولادلو نعمتیان سواران قوجه بیگلو را که هر دو از شاهسونان تاراجگر می بودند به شهر خواندند و در برابر یکدیگر سنگر بسته به گلوله بازی پرداختند که چند کس در میان کشته گردیده یا زخمی شدند.

این آگاهی ها که به تبریز می رسید در انجمنی گفتگو کردند که هر دو را از میرزا علی اکبر آقا و حاجی میرزا ابراهیم به تبریز خوانند و سپس چنین نهادند که دو تن از تبریز به اردبیل روانه گردانند. ۲۷.

کسروی در کتاب دیگرش از رواج دوتیرگی میان حیدری ها و نعمتی ها در عصر قاجار در خوزستان بحث می کند و می نویسد گاه به خاطر این کشتار و خونریزی حکومت، به خانواده مرعشیان که از زمان صفویان در آنجا نشیمن داشتند و خانواده معروف و محترمی بودند سپرده می شد. ۲۸.

به هنگام قیام مردم آذربایجان برای استقرار مشروطیت در ایران ستارخان سردار ملی در یکی از مسافرتهاش تصمیم گرفت که به اردبیل برود و به اسماعیل امیرخیزی پیشنهاد کرد که در این سفر وی را همراهی کند امیرخیزی با چند شرط حاضر شد که در خدمت وی باشد. اولین و مهمترین شرط این بود که در اردبیل بار دوش کسی نباشد بدینمعنی که به عنوان میهمان منزل کسی نزول نکند زیرا هنوز در اردبیل تعصب حیدری و نعمتی از میان نرفته بود و مسلماً اگر به منزل یکی از نعمتی ها می رفت حیدری ها به او اعتنا نمی کردند و عکس قضیه نیز در این زمینه صادق است. ۲۹.

امروزه نشانه ای از منازعات حیدری و نعمتی در شهرهای بزرگ ایران باقی نمانده و حتی شاید بسیاری از مردم شهرهای بزرگ ندانند که جنگ و منازعات حیدری و نعمتی چه بوده و چیست؟ لیکن اثرات این اختلافات گاهی در برخی از شهرهای کوچک و قصبات ایران باقی مانده و دوستگی هنوز هم وجود دارد بدون آنکه بدانند حیدری و نعمتی در اصل چه مفهومی دارد.

حواشی

- ۱- در مورد آثار و شرح حال شاه نعمت‌الله ولی نگاه کنید به کتب و مآخذ زیر:
رسائل جناب شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، به کوشش دکتر جواد نوربخش کرمانی، ج ۱-۵، تهران ۱۳۴۰-۴۴. دیوان شاه نعمت‌الله ولی، به اهتمام محمود علمی، تهران ۱۳۲۸، دیوان شاه نعمت‌الله ولی، طبع کرمان ۱۳۳۷، مجموعه خطی رسائل شاه نعمت‌الله ولی در خانقاه شمس‌العرفا، کتابخانه ملک و کتابخانه ملی تهران، مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی، به تصحیح ژان اوبن فرانسوی، تهران ۱۳۳۵. همچنین نگاه کنید به:
Richard Gramlich, Die schitischen Dervischerden persiens (Wiesbaden, 1965: Abhandlungen für die Kunde des Morganlandes XXXVI; 1), PP. 27-69.
- ۲- تربت حیدریه در اوائل قرن هفتم هجری (۱۳ م) هنوز وجود خارجی نداشته و بعداً شهری شده و منازل شهر تربت حیدریه و آبادیهای نزدیک به آن در بخش زاوه تربت حیدریه وقوع دارد و در کتب جغرافیائی قبل از حملات مغول جزو «خواف» بوده و پس از فوت قطب‌الدین حیدر در کنار مرقد او این شهر آباد شده و بهمین مناسبت آنجا را تربت حیدریه یعنی تربت قطب‌الدین حیدر می‌نامند. (عبدالحمید مولوی، آثار باستانی خراسان، تهران ۱۳۵۴ ج ۱: ص ۳)
- ۳- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۳۹۶. ابن بطوطه علاوه بر اینکه از مریدان شیخ قطب‌الدین حیدر در زاوه بحث می‌کند در شهر «اوجه» (از نواحی سند) با شیخ عابد و زاهدی به نام شیخ قطب‌الدین حیدر علوی ملاقات می‌کند و از دست او خرقة می‌پوشد و می‌نویسد این مرد از بزرگان اولیا بود و من آن خرقة را با خود داشتم تا در غارت کفار هند از دست دادم (همان کتاب، ص ۴۱۴).
- ۴- حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۳۳۲.
- ۵- خواجه رکن‌الدین محمود ملقب به «شاه سنجان» از بزرگان مشایخ و عرفا و شعرای قرن ششم هجری (۱۴ م) بوده است (نگاه کنید به حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، لیدن ۱۹۱۷ ص ۲۹۳، مولانا جامی، نقحات‌الانس، به تصحیح مهدی توحیدی‌پور، تهران ۱۳۳۷ ص ۳۷۴ حبیب‌السیر، ج ۲ ص ۷۵).
- ۶- نام «رندان» بر گروهی از صوفیان نهند که بر قید و لایالی باشند (فرهنگ آندراج، ماده رند، ج ۳ ص ۲۱۲۳).
- ۷- دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به اهتمام ادوارد براون، لیدن ۱۸۹۸، ص ۱۹۲. نسخه خطی «حیدری‌نامه»، به نام «دیوان قطب‌الدین حیدر» به شماره ۲۴۸ در کتابخانه مسجد سپهسالار تهران موجود است.
- ۸- عمیدالدین زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، گوتنکن ۱۸۴۸، جزء ۳، جزء ۲ ص ۷۸.
- ۹- محمدرضا طباطبائی تبریزی، تاریخ اولاد الاطهار، تبریز ۱۳۰۴ ص ۹۸-۹۹.
- ۱۰- «تکیه حیدر» (حیدر تکیه‌سی) امروز نام محلی است در تبریز در اوائل محله «سرخاب» آنجا محل مقبره سلطان میرحیدر تونی بوده است و درب اعلی هم در آن حوالی بوده است. جماعتی از درویشان و ملایفه صوفیه از دور و نزدیک از بلاد عثمانی نیز به آن تکیه رفت و آمد داشته‌اند و به آبادی و رونق آن اهتمام می‌ورزیده‌اند چون مقبول‌الفریقین بوده است تا ایام حکمرانی شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ هـ) معمور و آسیمی از خرابکاریهای طرفین نیافته بود شاه عباس اول آنجا را با لوث تهمت فسق آلوده کرده منهدم ساخت این خرابه یا قسمتی از آن

تا اواخر قاجاریه با نام اصلی باقی و مشخص بوده است جز نام اثری بجا نیست همه را خانه و عمارت ساخته‌اند و ظاهراً قسمتی از زمین یا حیاط تکیه داخل خیابانی است که در آن حوالی از جنوب به سوی شمال کشیده شده است. (از حواشی کتاب «روضات الجنات و جنات الجنان»، به قلم جعفر سلطان‌القرائی، ص ۵۹۷). علت بی‌احترامی و انهدام قبر قطب‌الدین حیدر، در تبریز و سیله شاه‌عباس اول شاید به این علت بود که وی از ازدیاد پیروان وی وحشت کرده و خواسته است که توجه همه مردم به شیخ‌صافی‌الدین و خاندان صفوی باشد، امروزه ضرب‌المثلی در بین مردم تبریز معمول است که می‌گویند «آدم خوب در تکیه حیدر چکار دارد».

۱۱- حافظ‌حسین کربلائی. روضات‌الجنات و جنات‌الجنان، تهران ۱۳۴۴، جزء اول ص ۴۶۷-۶۸.

۱۲- قاضی نورالله شوشتری، مجالس‌المؤمنین، تهران ۱۳۷۶ هـ. ق. ج ۲ ص ۵۱.

۱۳- همان اثر، ج ۱ ص ۸۲.

۱۴- فرصت شیرازی، آثار عجم، بمبئی ۱۹۳۴، ص ۷۳.

۱۵- محمد معصوم شیرازی (معصوم‌علیشاه)، طرائق‌الحقائق، به تصحیح محمدجعفر محبوب

تهران، ۱۳۳۹-۴۵، ج ۲ ص ۶۴۲.

۱۶- حاجی زین‌العابدین شیروانی، ریاض‌السیاحه، به تصحیح اصغر حامد، تهران ۱۳۳۹

ص ۲۲۶.

۱۷- محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانه‌الادب، ۵ جلد، تهران ۱۳۶۴-۷۳ هـ. ق. ج ۳

ص ۳۰۳، لفت‌نامه دهخدا، ماده قطب‌الدین حیدر تونی، شماره ۸۴ ص ۳۴۹.

۱۸- صنیع‌الدوله محمدحسن‌خان، مرآت‌البلدان ناصری، تهران ۱۲۹۴، ص ۵۵.

۱۹- ایلیایا لویچ پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، چاپ سوم، تهران

۱۳۵۳، ۳۶۶-۶۷.

۲۰- مولانا صنع‌الله نعمة‌اللهی، سوانح‌الایام فی مشاهدات‌الاعوام، بمبئی ۱۳۰۷ هـ. ق. ص ۵

به نقل از مقاله دکتر حمید فرزام، تحت عنوان «اختلاف جامی با شاه‌ولی» نشریه دانشکده ادبیات

دانشگاه اصفهان، شماره یکم ۱۳۴۳ ص ۵۷-۴۸ و نگاه کنید به کتاب نامبرده تحت عنوان

«شاه ولی و دعوی مهدویت» اصفهان ۱۳۴۸، مؤلف با شواهد فراوان از اشعار و آثار شاه‌نعمت‌الله

ولی ثابت کرده است که وی برخلاف مشهور معتقد به مذهب تسنن بوده است.

۲۱- مجالس‌المؤمنین، ج ۱ ص ۸۲.

۲۲- از زمان شیخ حیدر، پدر شاه‌اسماعیل اول صفوی (۹۳۰-۹۰۷) از شیعیان افراطی به‌نام

«حیدریه» در برخی از ولایات آسیای صغیر ظهور کردند که با این حیدری‌ها تفاوت کلی دارند

آنان در مذهب خود چندان تعصب داشتند که ثواب کشتن يك سنی را با ثواب قتل پنج کافر

حربی برابر می‌شمردند و به عقیده ایشان الوهیت خداوندی به حضرت علی و سرانجام به حیدر

پدر شاه‌اسماعیل حلول کرده است (نگاه کنید به کتاب نصراله فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول

ج ۳، تهران ۱۳۴۵ ص ۳۴-۳۲).

۲۳- تاجی‌زاده سعد چلبی (وفات ۹۲۲ هـ) منشآت، به کوشش نجاتی لوغال و عدنان ارزی،

استانبول ۱۹۵۶، ص ۲۸.

۲۴- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران ۱۳۴۹، ص ۴۴۵،

نظریه دالساندردی که نفرت دو دسته حیدری و نعمتی را از یکدیگر سی سال قبل از آمدنش به

ایران نوشته می‌تواند تا حدی مؤید این نظریه باشد که منشأ پیدایش این دو فرقه اندکی قبل از

زمان صفویه است.

۲۵- به‌نقل از نصرالله فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول، ج ۲، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۲۸.

26— Valle (Pietro della) Gentilhomme romain. Voyages dans la Turquie, l'Egypte, la Palestine, la Perse, les Indes orientales et autres lieux, 8 vols. Rouen 1745. III, 42.

- ۲۷- سفرنامه قاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان ۱۳۳۶، ص ۳۸۵.
- ۲۸- سفرنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، تهران، ج ۲، ص ۴۰۳.
- ۲۹- همان اثر، ج ۷ ص ۶۱-۶۲.
- ۳۰- انکلیت کمپفر، در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۸-۱۳۷.
- ۳۱- شاهزاده نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۹۲.
- ۳۲- این طریقه را دوست و همکار من آقای جمشید مظاهری از بعضی ریشسفیدان اصفهانی روایت می نمود.
- ۳۳- حاجی میرزا حسن حسینی فسائی، تاریخ فارسنامه ناصری، شیراز ۱۳۱۴، ج ۲ ص ۲۲. مؤلف فارسنامه نیز در مورد حیدری ها اشتباه کرده و آنها را به حیدر صفوی نسبت داده است.
- ۳۴- رابرت گرانف واتسن، تاریخ قاجار، ترجمه عباسقلی آذری، تهران ۱۳۴۰، ص ۷۹.
- ۳۵- سید عبدالله داعی دزفولی، تذکرة الاخبار و مجمع الابرار، اهواز ۱۲۴۶، مؤلف در بسیاری از صفحات کتاب به محلات حیدری و نعمتی اشاره کرده است.
- ۳۶- سرجان مالکم، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، تهران ۱۸۷۶، ص ۶۴.
- ۳۷- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران چاپ دهم، تهران ۱۳۵۳، ص ۹۷-۱۹۵.
- ۳۸- احمد کسروی، تاریخ پانصدساله خوزستان، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۳، ص ۱۱۵.
- ۳۹- اسماعیل امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز ۱۳۳۹، ص ۴۱۱.

سپاسگزاری دوستانه

بسیاری از دوستان و خوانندگان ازین که مجله کم غلط تر از سالهای پیش چاپ می شود اظهار خوشنودی می کنند. اما تاکنون گفته نشده بود که غلط گیری دقیق تر و بهتر مجله نتیجه کوشش های دوست گرامی آقای محمدرسول دریاگشت است. ایشان از ابتدای امسال این کار را پذیرفت و به همکاری شتافت و توانست بمانند کارهایی که پیش ازین در راه فرهنگ و کتاب با ذوق و علاقه انجام داد درین راه و کار هم ما را یاری دهد.